**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020904**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک سری ثمراتی برای معنای حرف ذکر کردند، ما عرض کردیم که بعضی از این ثمرات موقفی که ما در مورد این ثمرات داریم واضح‌تر از موقفی است که ما در مقابل معنای حرفیه داریم، بنابراین به نظر می‌رسد که ما از این طرف باید مشی کنیم، یعنی با توجه به این نتیجه‌ای که وجود دارد باید ببینیم آیا این نتیجۀ عملی که ما می‌دانیم یعنی این لازمۀ معنای حرفی تلقی شده و ما برایمان روشن هست که این لازمه به چه شکل هست با کدام یک از مسلک‌ها در معانی حرفیه سازگار است. اوّلین ثمره‌ای که ذکر کردند این هست که مرحوم شیخ انصاری در بحث تحلیل حقیقت واجب مشروط، مرحوم شیخ شرط را شرط ماده می‌داند نه شرط هیئت، وقتی می‌گوییم اذا جاء زید فاکرمه اکرام را مقید به مجیء می‌داند نه هیئت را که دال بر وجوب هست بگوییم آن وجوب مقید به مجیء هست. دو تا بیان دارد یک بیان ثبوتی دارد ناظر به ملاکات و آنها، یک بیان اثباتی دارد، آن بیان ثبوتی‌اش حالا در جای خودش، بیان اثباتی‌اش، اثباتی که می‌خواهیم بگوییم بیانی که مربوط، از یک جهت دیگر بیان اثباتی هم باز ثبوتی است ولی بیان اثباتی‌اش ناظر به کیفیت دلالت الفاظ است، ایشان می‌گوید چون مفاد هیئت معنای حرفی است و معنای حرفی جزئی است و جزئی قابل تقیید نیست، بنابراین نباید مفاد هیئت را مقید بدانیم، بلکه باید قید را به ماده ارجاع بدهیم. این یک بیان هست در مورد این که چرا باید ما مفاد قید را به هیئت برنگردایم و به ماده برگردانیم، به جهت جزئی بودن معنای حرفیه، این یک بیان است، یک بیان دیگر هم آن هم از کلام شیخ استفاده می‌شود آن این است که معنای حرفی، معنای آلی است، معنای غیر استقلالی است، و آن چیزی صلاحیت قید خوردن دارد که ملحوظ استقلالی باشد، چیزی که ملحوظ آلی هست صلاحیت قید خوردن ندارد، این دو بیان.

حالا یکی یکی این بیانات را، ما بیشتر محورمان اینجا ذکر این بیانات برای این هست که آیا ما می‌توانیم مبنایی را در مورد حروف قائل بشویم، مثلا بگوییم وضع عام موضوع له خاص است، با این حال این به گونه‌ای رفتار کنیم که تقیید هیئت صحیح باشد، چون عرض کردم ما وجدانا درک می‌کنیم که آن چیزی که قید به او خورده است هیئت است، این روشن‌تر از آن تفسیری هست که ما بر معانی حرفیه می‌کنیم، بر معنای هیئت می‌کنیم. بنابراین ما در واقع اینجوری باید تحلیل کنیم که آیا مبنایی که ما در معنای حرفی داریم آیا آن مبنا به این نتیجه می‌رسد که نشود تقیید، تقیید غیر ممکن باشد؟ و چون تقیید ممکن است پس آن مبنا باطل است، آیا این ملازمه صحیح است؟ یعنی در این که این چیزی که لازمه تلقی شده، نادرست هست و تقیید هیئت صحیح است این به نظر می‌رسد وجدانا تقیید هیئت صحیح است. نتیجه‌اش چی است؟ آیا نتیجه‌اش این است که فلان مبنا را ما باید کنار بگذاریم به خاطر این که ملازمه دارد با استحالۀ تقیید هیئت؟ یا ملازمه ناتمام است؟ این را بحث از اینجا باید دنبال کنیم. علی ای تقدیر.

مرحوم شهید صدر فرمودند که کسانی که جزئیت را مانع بر تقیید گرفتند یک برهانی را که از سه مقدمه تشکیل شده بهش استناد کردند. مقدمۀ اوّل وضع حروف از سنخ وضع عام موضوع له خاص است، یک. مقدمۀ دوم خاصی که حروف برش وضع شده جزئی هست که لا یقبل الصدق علی کثیرین، این دو. سوم جزئی که لا یقبل صدق، جزئی که لا یقبل الصدق علی کثیرین، لا یقبل التقیید، صلاحیت تقیید ندارد. این سه تا مقدمه هست. کأنّ اگر این سه تا مقدمه را ما بپذیریم تقیید محال می‌شود. خب حالا ما کدام یک از اینها را باید لطمه وارد بکنیم؟ اگر ما آن دو تای دوم و سوم را پذیرفتیم، بگوییم این دوم و سوم حتما درست است، نتیجۀ بحث این می‌شود که باید اوّلی را نپذیریم، یعنی در کیفیت وضع حروف تصرف کنیم. مرحوم آخوند گویا چون دومی و سومی را برایش مسلم بوده، حالا بنابر یک مبنا، مرحوم آخوند دو تا پاسخ دارد اینجا حالا عرض می‌کنم، بنابر یکی از پاسخ‌هایش به آن اوّلی مناقشه کرده، مرحوم آخوند وضع را از سنخ وضع عام موضوع له عام دانسته، بنابراین آن را مناقشه کرده. بنابراین اگر ما وضع عام موضوع له عام بدانیم تقیید هم صحیح خواهد بود.

عرض کردم این که وضع حروف به شکلی را ما فعلا مفروق عنه نمی‌دانیم، آقای صدر می‌گوید چون ما در جای خودشان مسلم می‌دانیم که وضع حروف از باب وضع عام موضوع له خاص هست بنابراین این مقدمۀ اوّل صحیح هست، نه ما اینجوری مشی نمی‌کنیم، ما می‌گوییم که آن دو تا جهت دیگر را بررسی کنیم اگر از طریق آن دو تا جهت ملازمه‌ای که بین وضع عام موضوع له خاص بودن حروف و استحالۀ تقیید بود این را پذیرفتیم خب وضع عام موضوع له خاص بودن را کنار می‌گذاریم، اینقدر برای ما روشن نیست چیز حروف این بیاناتی که آقای صدر اینها دارند. حالا آقای صدر در واقع در استدلال دوم، مقدمۀ خودشان مناقشه می‌کنند. و محصل مناقشۀ ایشان هم این هست این که ما وضع حروف را وضع عام موضوع له خاص می‌دانیم این خاص مساوق با جزئیت نیست، لا یقبل الصدق علی الکثیرین. نه این یک خاصی هست که مراد از خاص بودن یقبل الصدق علی الکثیرین. ما حصل حالا من برهان و استدلالات ایشان را خیلی وارد نمی‌شوم آن چکیدۀ نکته‌ای که ایشان رویش تکیه کرده را می‌کنم، چکیدۀ نکتۀ ایشان این هست که ما مرادمان از این که وضع حروف که دال بر نسب هست جزئی است، جزئی طرفیه، الجزئیة الطرفیة ایشان تعبیر می‌کند. یعنی نسب ما به القوامشان طرفین است، هر نسبتی بدون ملاحظۀ طرفین تحقق و هویت پیدا نمی‌کنند، هویت نسبت به طرفین است، و وقتی طرفین نسبت تغییر کرد نسبت هم تغییر می‌کند. ولی در جایی که طرفین نسبت تغییر نکرده خود این کلی است، خود این که رابطه‌ای بین دو تا طرف وجود داشته این رابطه به گونه‌های مختلف تصویر می‌شود، اینجور نیست که رابطه‌ای که بین دو طرف باشد یک جزئی حقیقی باشد، امثال اینها. بنابراین این جزئیت طرفیه، این تعبیری که این جزئیت طرفیه در واقع همان تعبیری هست که بعضی‌ها اینجا کردند و مرحوم آخوند آن را نمی‌پذیرد که معنای حروف جزئی اضافی است، جزئیت طرفیه در واقع یکی از مصادیق جزئی، یعنی از جهت طرفین کلیت ندارند، ولی اگر بپذیریم طرفین را در دایرۀ طرفین خودش کلی است، خودش کلی هست و این در واقع به یک معنا وضع عام موضوع له عام می‌شود، آقای صدر این را وضع عام موضوع له خاص قرار داده، وضع عام موضوع له عام است، ولی آن عامش خودش جزئی اضافی است. و این، این که ایشان این را جزئی، این را خاص تلقی کرده اصلا اشتباه است. این وضع عام موضوع له عام است، ولی عامی است که از جهتی خاص است، جزئیت طرفیه یعنی عمومیت، و این در واقع پذیرش این هست که وضع، بله عمومیتش نسبت به غیر طرفین را شما انکار می‌کنید عیب ندارد. یعنی در هر جمله‌ای آن طرفین مقوم آن مفهوم هست، اشکال ندارد. ولی با این حال یعنی در واقع یک نوع وضع عام موضوع له عامی هست که از جهتی هم وضع عام موضوع له خاص است، توضیح ذلک این است که ببینید ما مثلا اگر لفظ حیوان را وضع کنیم برای انواع مختلف حیوان، لفظ حیوان وضع بشود برای انواع مختلف حیوان، به طوری که مصادیق حیوان که خودش مفهوم کلی‌اند، آن مصادیق موضوع له باشند، اینجا از یک طرف شبیه وضع عام موضوع له خاص است، یعنی به این معنا که موضع له ما یک شیء نیست، متعدد است. از یک جهت دیگر موضوع له ما عام است، یعنی موضوع له ما خودش یقبل الصدق علی الکثرین است، عام است. پس در واقع مرحوم آقای صدر نتیجۀ فرمایش ایشان این هست که وضع حروف را از سنخ وضع، بگوییم عام موضوع له خاصی که آن خاص‌هایش هم خودشان عام هستند. مثلا ما بگوییم که کل نوع، آن مثالی که ما همیشه بر وضع عام موضوع له خاص می‌زدیم که یک رئیس قبیله‌ای مثلا بگوید که همۀ بچه‌هایی که در این عید غدیر به دنیا آمدند اسمش را علی می‌گذاریم، یا تعبیر مثالی که من می‌زدم کل مولود ولد فی هذا الیوم فی المستشفی فاسمه علی که ما به این شکل برای تک تک افراد همین اسم را بگذاریم، شبیه این را هم ما می‌توانیم بگوییم برای تک تک انواع، کل نوع من انواع الحیوان مثلا فاسمه حَیَوان مثلا، ما این حَیَوان را برای هر نوع جدا جدا، در نتیجه شما این یک نوع مشترک لفظی می‌شود، ولی مشترک لفظی هست که معانی که این لفظ می‌تواند در آنها استعمال بشود به معنای حقیقی خودشان کلی‌اند، یک همچین تفسیری کلام آقای صدر از پدیدۀ وضع حروف ارائه داده، حالا.

**شاگرد:** طبق آن تقسیمات می‌شود عام عام دیگر

**استاد:** نه، عام خاص است. چون ببینید عام عام یعنی همان که شما تصور کردید به ازای همان وضع می‌کنید. ما به ازای او وضع نکردیم، به ازای انواع آن وضع کردیم، یعنی ببینید ما مثلا می‌گوییم واضع نسبت را ملاحظه می‌کند، نسبت یک معنای عام است، ولی برای تمام نسب یک لفظ به گونه‌ای قرار نمی‌دهد که موضوع له ما معنای کلی نسبت باشد، تک تک نسبت‌ها که خودشان کلی‌اند بر تک تک نسبت‌ها قرار می‌دهد. چون نسبت، نسبت‌هایی که به طرفین قوام دارند، عرض کردم فرض کنید که ما مثلا یک موقعی حیوان را شما برای معنای عام حیوان قرار می‌دهید، آن وضع عام موضوع له عام است، یعنی نتیجۀ وضع شما این هست که قرن اکید به تعبیر آقای صدر بین لفظ و یک معنا ایجاد می‌شود، یک موقعی نه شما از طریق این عنوان عام انواعی که خودشان کلی هستند و تحت این عام هستند را ملاحظه می‌کنید برای آن انواع وضع می‌کنید، نه برای خود آن کلی، برای انواعی که خودشان هم کلی‌اند، ولی باز نسبت به آن معنای ملحوظ جزئی هستند، آن جزئی اضافی یعنی همین دیگر، یعنی وضع عام موضوع، این را آقای شهیدی در آن بحث وضع عام موضوع له خاص اشاره می‌کند به درستی هم اشاره می‌کند که وضع عام موضوع له خاص گاهی اوقات آن جزئی که ما برایش وضع می‌کنیم جزئی حقیقی است گاهی اوقات جزئی اضافی است. این از آن سنخ جزئی اضافی‌اش است، یعنی گاهی اوقات ما لفظ را وضع می‌کنیم برای مفاهیم کلیه‌ای که آن مفاهیم کلیه همه‌اش در تحت آن مفهوم ملحوظ ما قرار دارند، ببینید مثلا صد نوع حیوان وجود دارد، یک موقعی لفظ حیوان را بر کلی حیوان وضع می‌کنیم، به طوری که نتیجه‌اش این می‌شود که لفظ حیوان را ما فقط بر آن کلی به شکل حقیقی می‌توانیم استعمال کنیم. یک موقع نه، لفظ حیوان را برای آن انواع مختلف وضع می‌کنیم، پس بنابراین حیوان می‌تواند در انسان به کار برود، در انسان کلی، نه فرد انسان، در انسان کلی در الاغ، در شیر، در ببر، در انواع مختلف به کار برود، نتیجۀ این بحث چی می‌شود؟ نتیجۀ بحث می‌شود به عدد انواع حیوان ما موضوع له داریم. وضع عام موضوع له خاص نتیجه‌اش یک نوع اشتراک لفظی است، ما آن نتیجۀ اشتراک لفظی را داریم ولی نه به عدد مصادیق خارجیه، به عدد مفاهیم کلیه‌ای که نوع هستند از برای آن مفهوم کلی که ما در هنگام وضع آن را تصور کردیم. آقای صدر اینجوری تصویر می‌کند، در واقع وضع عام موضوع له خاص هست ولی یک قسمی از وضع عام موضوع له خاصی که خودش هم آن خاصش هم عام است، اینجوری ایشان تصویر کردند. خب این تصویر تصویری هست که آقای صدر دارد، ولی مثلا آقای روحانی در مورد این که وضع عام موضوع له خاص، این که حروف وضع عام موضوع له خاص هستند بیانشان این بود که نِسَب از سنخ وجود هستند، نه از سنخ مفاهیمی که کلی هستند و وجود مساوق با تشخص است، این یک بیان دیگری هست. این بیان متفاوت هست با بیان آقای صدر، اصلا برهان ایشان از این که جزئیت مانع از تقیید است این است، می‌گوید وضع حروف، یعنی سه مقدمه‌ای که ایشان دارد به این شکل هست، وضع حروف از سنخ وضع عام موضوع له خاص است خب این را آقای روحانی می‌پذیرد. خاص این که آقای صدر می‌گوید «الخاصّ عبارة أخرى عن الجزئي الّذي لا يقبل‏ الصدق‏ على كثيرين.» می‌گوید نه، خاص یعنی آن فرد خارجی. خاص یعنی موجود، و موجود تکرر بردار نیست، اصلا وجود نمی‌بیند، بحث به اصطلاح صدق در مورد مفاهیم است. صدق در مورد مفاهیم هست که عناوین حاکیه است، در حالی که موضوع له حروف مفاهیم نیست، وجوداتند، وقتی وجودات است وجود مساوق با تشخص است، وقتی تشخص داشت، تشخص با تقیید سازگاری ندارد. به جای خاص ایشان می‌گوید «انّ الخاصّ عبارة أخرى عن الجزئي الّذي لا يقبل‏ الصدق‏ على كثيرين.» دیگر بقیۀ بحث مشخص است، یعنی ادامۀ خط سیر کاملا مشخص است که خاص عبارة اخری عن الموجود هست و الموجود لا یقبل وجودا آخر، متعین است حدود. در کلماتی که آقای صدر در ادامۀ این بحث دارد این مفهومی که در کلام آقای روحانی هست گنجانده شده در بعضی جاهایش، حالا من توضیح می‌دهم، پیداست که آقای صدر حرف‌های آقای روحانی در ذهنش هست و نمی‌پذیرد یعنی مبنای ایشان غیر از مبنای آقای روحانی است، ولی می‌خواهد بگوید اگر ما مبنای آقای روحانی را، البته آقای صدر اینجا کلمۀ جزئی را به معنای اعم از جزئی و متعین به کار می‌برد که تعبیر قشنگی نیست، جزئی یعنی مفهومی که لا یقبل الصدق علی الکثیرین، ولی آن شیء متعین خارجی جزئی نیست، متعین است، جزئی مال یک مفهومی است که در ذهن منطبق الیه خارجی‌اش یکی است، ولی آن وجود خارجی که دیگر جزئی نیست. در بحث‌های آینده‌ای که آقای صدر بحث‌ها را دنبال می‌کند، جزئی را به معنایی می‌گیرد که ولو به آن وجود خارجی هم قابلیت انطباق، جزئیت حقیقیه تعبیر می‌کند مراد ایشان از جزئیة الحقیقیة در واقع وجود خارجی است به یک معنا.

به نظر می‌رسد که اگر ما مبنای آقای روحانی را در حقیقت وضع حروف بپذیریم تقیید صحیح نخواهد بود و چون تقیید صحیح هست پس آن مبنا باطل است. عرض کردم این که آقای شهیدی اینجا اشاره می‌کند که وجدانا موضوع له حروف از سنخ وجود نیست از سنخ مفاهیم هست، مطلب درستی است، یکی از نکاتی که وجدانا همین مطلب هست آن است که اگر آن مطلب درست باشد لازمه‌اش این هست که تقیید صحیح نباشد و ما وجدانا می‌فهمیم که تقیید صحیح است، دیگر با پذیرش حرف آقای روحانی دیگر ادامۀ مسیر روشن است، ولی به نظر می‌رسد که چون تقیید صحیح است پس حرف آقای روحانی ناتمام هست. حالا آقای صدر اشاره می‌کند که یک سری پاسخ‌هایی اینجا داده شده، پنج تا پاسخ برای دفع مانعیت جزئیت از تقیید ذکر شده. یک پاسخ این هست که گفتیم آقای صدر سه تا مقدمه برای مانعیت جزئیت برای تقیید ذکر کرده بود، مقدمۀ اوّل را یک موقع انکار می‌کنیم که وضع حروف از سنخ وضع عام موضوع له خاص است. ایشان می‌گوید ما قبول نداریم نه. که ما حالا اینجا اصلا خیلی رویش بحث نمی‌خواهیم بکنیم.

مقدمۀ دوم مقدمه‌ای هست که ما وضع عام، موضوع له خاص بودن حروف را می‌پذیریم، ولی خاص را به معنایی که لازمه‌اش منع صدق از کثیرین باشد نمی‌گیریم، که خود آقای صدر از این دسته است. شبیه حرف آقای صدر را مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی دارند که می‌گویند که وضع عام موضوع له خاص هست، ولی این خاصش جزئی حقیقی نیست، جزئی طرفیه است همان تعبیری که آقای صدر جزئی طرفیه دارد اصلش مال مرحوم آشیخ محمد حسین است، ولی آقای آشیخ محمد حسین در واقع به شکلی که آقای صدر بحث را دنبال می‌کند بحث را دنبال نمی‌کنند. می‌گویند که فرض کنید ما در جایی که مثلا اِضرب هیئت اِضرب نسبتی هست بین ضرب و مخاطب، هیئت دال بر نسبت هست، نسبتی هست بین ضرب و مخاطب، در جایی که شما قید می‌زنید نسبت ما سه طرفه می‌شود، نسبتی که بین ضرب و مخاطب و آن قیدی که شما زدید، فرض کنید شما می‌گویید که اضرب ان جاء زیدٌ، مجیء قید هست، اینجا اضرب یک نسبتی بین ضرب و مخاطب و مجیء ایجاد می‌کند. نسبت ثلاثیة الاطراف. آقای صدر تحلیلش این نیست، آقای صدر تحلیلش این است که نسبت ثناییة الاطراف است، ولی این نسبت خودش کلی است، نسبت یعنی اضرب یک نسبت ایجاد می‌کند ولی این نسبت کلی هست، این نسبت می‌تواند مطلق باشد در همۀ صور باشد، می‌تواند فقط در فرض مجیء باشد، اینجوری تحلیل می‌کند. نسبة ثلاثیة الاطراف تصویر نمی‌کند، ولی مرحوم آشیخ محمد حسین نسبت ثلاثیة الاطراف تصویر می‌کند که آقای صدر می‌گوید خلاف وجدان است، درست هم هست. نسبت ثلاثیة الاطراف خلاف وجدان هست و همینجور است که آقای صدر اینجا، دیگر من وارد جزئیات این بحث ایشان نمی‌شوم. این یک پاسخ دیگر که پاسخ آقای اصفهانی بود.

سه تا پاسخ دیگر اینجا ما داریم که آقای صدر این پاسخ‌ها را نمی‌پذیرد، این سه تا پاسخ مربوط به نفی مقدمۀ ثالث هست، مقدمۀ ثالث این بود که جزئی لا یقبل التقیید، اینها می‌گویند نه جزئی قبول تقیید می‌کند. یک مطلب این هست که جزئی ولو جزئی است، ولی منافات با تقیید که تعلیق بر یک امر هست ندارد، ممکن است یک شیء جزئی باشد ولی جزئی تقییدپذیر است، حالا این را توضیحاتش را بعدا می‌گوییم، هم توضیح خود کلام من فقط می‌خواهم تیترش را الآن عرض بکنم. یک بیان حاج شیخ محمد حسین هست که لازمۀ جزئیت عدم تعلیق نیست، جزئی می‌تواند معلق باشد، این یک.

دوم این که جزئی اطلاق و تقیید افرادی ندارد، ولی اطلاق و تقیید احوالی دارد، این هم دو.

مطلب سوم بحثی که مرحوم آخوند دارند، مرحوم آخوند در جواب مرحوم شیخ انصاری که ایشان فرمودند که وضع عام موضوع له خاص است بنابر این هیئت چون جزئی هست تقیید صحیح نیست، ایشان می‌گوید که یک موقعی شما انشاء می‌کنید یک امر جزئی را خب انشاء که تحقق پیدا کرد دیگر تقییدش صحیح نیست. ما نه، اوّل قید می‌زنیم بعد انشاء می‌کنیم، این هم بیان سوم. حالا این سه بیان آیا صحیح هست یا صحیح نیست. اگر این سه بیان صحیح باشد ما نیازی نداریم در بحث وضع عام موضوع له خاص از آن مبنا رفع ید کنیم. ما حروف را وضع عام موضوع له خاص ملتزم می‌شویم با این حال تقیید را هم می‌پذیریم که عرض کردم وجدانا ما تقیید برایمان صحیح است. حالا این سه تا را هم من به نحو اجمال فردا ان شاء الله در موردشان صحبتی خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد